

گفت‌وگوی «جوان» با همسر و هم‌زمان سردار شهید محمدعلی الله‌دادی به مناسبت اربعین شهادتش

سرداری که دلخوشی حاج قاسم بود

حاج علی می‌گفت بسیج جهانی مورد نظر امام خمینی (ره) را در آن سوی مرزها تشکیل داده‌یم

صغری خیل فرهنگ

هر از گاهی خبر آسمانی شدن آنها دلمان را می‌لرزاند. اما ایان حتی اگر علقمه و قتلگاه را ندیده باشند، شعارشان «یا لیتنا کنا معکم» است و این فصل لاینفک حیات سربازان روح‌الله و علمداران امام‌خامنه‌ای است. نوجوانی سردار شهید محمدعلی الله‌دادی در لشکر ۴۱ ثارالله و در دفاع مقدس گذشت. او عمری پایباس رزم آماده به خدمت بود تا زمانی که مأموریت مستشاری در منطقه سوریه به حاج علی پیشنهاد داده شد. اما دیگر برای ماندن آرام و قنار نداشت. الله‌دادی از جامانده‌های کاروان دفاع مقدس بود که به فرموده رهبری، معبر شهدادتش را در جوار حرم عمه سادات زینب کبری(س) یافت و آسمانی شد. آنچه در پی می‌آید روایتی است از زندگی تا شهادت محمدعلی‌الله‌دادی در هم‌کلامی با همسر و هم‌زمانش.



طرح حسین کشتکار اجوان

آشنایی‌تان با شهید الله‌دادی چگونه صورت گرفت؟
اولین آشنایی‌ام با شهید الله‌دادی در سال ۱۳۶۵ و در میدان کارزار صورت گرفت و این آشنایی تا زمان شهادت ایشان ادامه داشت. حدود ۲۸ سال با هم همراه بودیم. من از طرف تیپ ادوات به جبهه اعزام شدم که فرماندهی تیپ ادوات هم به عهده سردار الله‌دادی بود.

در اولین روز آشنایی و در ساعات اولیه دیدار من و شهید الله‌دادی با هم از منطقه غرب یعنی سقز به سمت میان‌دواب همسفر شدیم. ایشان تمام مسیر را رانندگی کردند چون راننده نتوانسته بود همراه ما باشد خودشان این مسئولیت را بر عهده گرفتند. من آن زمان ایشان و مسئولیتشان را نمی‌شناختم، تا اینکه به میان‌دواب رسیدیم. در آنجا یکی از بچه‌ها رو به من کرد و گفت: می‌دانی راننده چه کسی بود؟! من هم گفتم: نه نمی‌دانم. گفت: فرمانده ادوات، آقای الله‌دادی. سردار خیلی متواضع بود. دوست نداشت کاری روی زمین بماند و خودش هم همیشه پیشقدم بود و در خط مقدم همه صحنه‌ها حاضر. شهید الله‌دادی کارش را از دیدهبانی در جنگ آغاز کرده و در نهایت فرمانده تیپ ادوات شده بود. من هم چون در دیدهبانی ادوات بودم مورد توجه و علاقه الله‌دادی قرار داشتم. ایشان دیدهبانی را خیلی دوست داشت. خوب می‌دانست که مشکل‌ترین و سخت‌ترین کار در ادوات دیدهبانی است. در کمین یا خط مقدم دیده‌بان باید حضور داشته باشد. الله‌دادی فرمانده تیبی بود که گاهی دیدهبانی هم می‌کرد. با تمام وجود مسئولیت‌های سنگینی که بر عهده داشت این کار را هم در برنامه خود قرار داده بود. من در عملیات‌هایی چون کربلای یک، نصر ۴، والفجر ۱۰، مرصاد... با حاج‌علی همراه بودم.

آخ‌ترین دیدار‌تان با شهید چگونه گذشت؟
آخرین مراسمی که حاجی را دیدم در مراسم ختم پدرش بود پیشانی‌اش را بوسیدم و گفتم حاجی دست‌ها را بگیر و ما را هم دعا کن. یک نگاه کرد و لبخند زد و گفت: التماس دعا... به یکی از دوستانم گفتم حاج‌علی انگار یک طوری دیگر شده، نورانی‌ش عجیب آدم را یاد شهدا و شب‌های قبل از عملیات می‌اندازد. دوستم هم پاسخ داد: شهادتش نزدیک است. حاجی حرف اول را در منطقه مأموریتی‌اش در سوریه می‌زد. مدتی بعد خبر شهادت حاج‌علی را شنیدیم.

معصومه کار دوست، همسر شهید: می‌دانستم با یک رزمنده از دواج کرده‌ام

از دواج‌مان حاج‌علی راهی منطقه عملیاتی شد. اکنون از ایشان دو پسر و یک دختر به یادگار دارم. **در زمان از دواج نگران نبودن‌ها و شهادت احتمالی هم‌راه زندگی‌تان نبودید؟**
از همان زمان خوب می‌دانستم راهی را که امثال حاج‌علی برگزیده‌اند، انتهایش یا شهادت است، یا جانیابی یا اسارت... ایشان در جبهه بارها مجروح هم شده بود. در سال ۱۳۶۳ از ناحیه پا، سال ۱۳۶۵ از ناحیه گونه و گردن، سال ۱۳۶۷ هم در شلمچه از ناحیه زانو پا ترکش خورد و مجروح شد. حاج‌علی در چند سال حضور در جنگ در عملیات‌های مختلفی چون کربلای یک، ۴، ۵ و ۸، والفجر ۸، بدر، خبیر، مرصاد و... حضور داشت و با وجود این همه حضور در مناطق عملیاتی من دیگری می‌دانستم که با یک رزمنده از دواج

کردام و باید با همه چیز این زندگی کنار بیایم. همسر از سال ۱۳۶۱ تا پایان جنگ یعنی عملیات مرصاد در جنگ حضور داشتم، با هر بار رفتن هایش دل‌م‌ن را هم با خود می‌برد، دل‌تنگی یک طرف بود و تکلیف و جهاد ما هم یک طرف... با هر بار خداحافظی، تصور می‌کردم دیگر بازگشتی برای همسر نیست. **شهادت ایشان در سوریه خیلی زود در رسانه‌ها انعکاس یافت، شما هم از همین طریق باخبر شدید؟**
بله، من هم خبر شهادتش را از طریق رسانه‌ها شنیدم و بعد با پرس و جواز دوستان مطمئن شدم که صحت دارد. ایشان همواره به من می‌گفتند که از قافله شهدا عقب مانده‌اند و دل‌تنگ شهادت و دوستان شهیدشان بودند. در مدتی

مقدس انجام دادند. حاج‌علی برده زنده نگه داشتن یاد شهدا در یزدا اقدامات کلانی انجام دادند و در برگزاری یادواره‌ها همواره پیشگام بودند. ایشان رویان زیادی را تربیت کردند و رشد دادند و امروز آن رویان به یاد شهید الله‌دادی در حال خدمت‌رسانی به زائران کربلای ایران هستند. در انتهای کلام باید بگویم وقتی که سردار الله‌دادی وارد یزدا شد، خود را خادم سپاه دانست و چون پبری در رأس نیروها قرار گرفت و به عنوان نماینده سردار جعفری در سپاه، فعالیت‌های زیادی انجام داد. او می‌گفت فرمانده بودنش را از حاج‌قاسم دارد.



مه‌دی رحمانی، هم‌کار شهید: همیشه متافع مردم را در نظر می‌گرفت

الله‌دادی را چگونه انسانی یافتید؟
من از سال ۱۳۷۴ زمانی که سردار الله‌دادی در کرمان جانشین لشکر ۴۱ ثارالله بودند، با ایشان آشنا شدم و تا زمان شهادت همراهشان بودم. در ادامه همکاری در تهران، کرمان و یزدا با ایشان همراه بودم. سردار در تهران فرمانده تیپ زهی ۲۷ رسول‌الله بودند و بعد از خدمت در تهران به یزدا منتقل شده و با جمیع سپاه‌های استانی فرمانده سپاه‌التدیر شدند که تا سال ۱۳۹۱ این مسئولیت را بر عهده داشتند. بعد وارد سپاه قدس شده و در مباحث برون مرزی فعالیت می‌کردند. حاج‌علی‌الله‌دادی انسانی آینه‌نگر بودند. همه چیز را برای همه می‌دیدند و با حداقل‌ها می‌ساختند و تمام آنچه بر عهده‌شان بود را به احسن انجام می‌دادند. ایشان رضایت خدا و مردم را در اولویت همه کارهایشان قرار داده بودند و به آن توجه می‌کردند. هر کاری را که آغاز می‌کردند تا انتها ادامه می‌دادند و پیگیر بودند. حتی اگر خودش هم آغازکننده نبودند، چون متافع عموم مردم را

نحوه عالی انجام می‌دهم، باید این حرمت را رعایت کرده‌ان و حافظ کنم و همیشه باید متلعرف فرمانده باشم. حاج‌علی خیلی علاقه‌مند به فرماندهان رده بالای خود بود. بسیار هم ولایت‌پذیری داشت و طبق فرموده آنها عمل می‌کرد. **یعنی ارتباط نزدیکی بین شهید الله‌دادی و سرلشکر سلیمانی وجود داشت؟**
بله، شهید الله‌دادی علاقه زیادی به سردار سلیمانی داشت و می‌گفت: سردار سلیمانی به من گفته است که دلخوشی من در سپاه به چند نفر است. به ویژه به دو نفر، یکی احمد کاظمی بنا بر این سردار الله‌دادی همیشه می‌گفت: همه دنیا را کنار می‌گذارم و می‌خواهم طوری کار کنم، فرماندهام که به من دلخوش است مأموس نشود و تا آخر به من دلخوش باشد. انصافاً هم همه ما دلخوشی فرمانده را به سربازش دیدیم، حاج‌قاسم سلیمانی در زمان تدفین شهید الله‌دادی وارد قبر شد. خودش پرچم ابی‌عبدالله‌الحسین را پهن کرد و جنازه الله‌دادی را در قبر گذاشت. عباى سیدحسین را روی پیکر شهید گذاشت و تربت امام حسین(ع) را در قبر نهاد و زیارت عاشورا خواند. عشق‌بازی فرمانده را با فرمانبردارش دیدیم. حاج‌علی روزهای حضورش در سوریه را با شورش و شفق تعریف می‌کرد و می‌گفت: بسیج جهانی را که امام خمینی همواره مد نظر داشتند و می‌فرمودند در آن سوی مرزها تشکیل داده‌یم.

در آن می‌دیدند، پیگیری می‌کردند تا کار به نحو احسن انجام شود. خوب به خاطر دارم در یک پروژه مسکن‌سازی که مدتی می‌شد آغاز به کار کرده بود، از سوریه تماس می‌گرفتند و پیگیری کار می‌شدند و روند آن را مورد بررسی قرار می‌دادند. همیشه هم توصیه می‌کردند که اگر مشکلی هست بگویند و در این امور جدیت به خرج دهید. **سردار الله‌دادی نشانه‌های شهادت را در خود داشت؟**
یک سال قبل از رفتنشان زمانی که تودیع شدند رنگ و بوی شهادت در چهره ایشان دیده می‌شد. در ماه‌های آخر در کرمان به من گفتند: مهدی دعا کن که شهید شوم. خیلی برای من سخت بود اما چون آرزو داشت، دوست داشتم که ایشان هم از این افتخار برسند. بعد از شهادت حاج‌علی من هنوز خودم را پیدا نکرده‌ام. نمی‌دانم ارتباط نام باید بین خودم و ایشان تعریف کنم، را چه باید نام بگذارم. رابطه پدر و فرزند یا رابطه برادری و... حاج‌علی رضایت خدا را از خودش در شهادت می‌دانست، خوشحالم که به آرزویش رسید.

سر‌هنگ پاسدار کاظم مشهدی با‌فان، هم‌کار شهید: عشق بازی فرمانده با فرمانبردارش را دیدیم

سابقه آشنایی شما با شهید الله‌دادی به چه زمانی برمی‌گردد؟
آشنایی من با سردار الله‌دادی به سال ۱۳۸۵ بازمی‌گردد، یعنی زمانی که ایشان به سپاه یزدا آمدند. الله‌دادی فردی مدیر و مدبر بود که با فکر و برنامه‌ریزی کار می‌کرد. زمانی که به یزدا آمد، برنامه‌های سپاه را جمع و شروح به پرورش و منسجم نمودن کارها کردند. **سردار الله‌دادی را اکثر هم‌رمان و هم‌کاران به عنوان مردی مبارز و ایده‌پرداز و آینه‌نگر می‌شناختند، شما هم این ویژگی‌ها را در مدت همراهی با ایشان مشاهده کردید؟**
ایشان بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی را برای سپاه انجام دادند. پروژه‌های زیادی را برای سپاه راه‌اندازی و دایر نمودند تا نیروها و مردمی که از آن بهره‌مند می‌شوند در سهولت و آسایش کامل باشند. راه‌اندازی و ساخت ۵۰ پروژه سنگین و نیمه‌سنگین سپاه توسط ایشان امری بی‌سابقه بوده است. سردار تمامی مشکلات راهیان نور سپاه یزدا مرتفع نموده و هماهنگی‌های لازم جهت اعزام تا ۲۰۰۰ زائر را به مناطق عملیاتی دفاع

۷	۹	۵	۱	۶	
	۲			۷	
		۸	۶		
		۵	۸	۱	
۵	۲	۳			
			۷		
		۶	۵	۱	
			۲	۷	
				۹	۳

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه‌درسه فقط یک‌بار به‌کار روند.

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۴۴۷۵

ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ی	ک	خ	گ	ن	ی	س	ل	ع	ر	ط	ب	و	ا
س	ا	د	ب	ل	ا	و	ی	و	ا	ز	ن	و	و	ا	د	و	ا	و	ا	و	ا	و
ل	ب	و	س	و	ل	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا
ا	س	ل	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و
ب	ا	ا	س	و	ل	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا
و	ا	ل	ا	س	و	ل	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و
و	ا	س	ا	ل	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و
د	ا	ب	ل	ا	س	و	ل	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا
ا	ل	ا	و	س	ا	ل	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱

از بالا به پایین
۱- دانشنامه- ذات و شخص ■ ۲- یاور پرستار- زمین و برگ اسب- ورودی هتل ■ ۳- نگهبان کودک- مرکب پیامبر در شب معراج- از سوره‌های قرآن ■ ۴- خیرگزاری سویس- ظاهر و آشکار- انس و الفت- صندوقچه قدیمی ■ ۵- نوعی ماهی- آرایش و بزک- دانه خوشبو ■ ۶- آشکار کردن راز- سسرنیزه- کمک کردن ■ ۷- بزرگ‌ترین فرزند نوح که نژاد عرب از نسل او هستند- مأمور نوکر- خط نایب‌انیا ■ ۸- جعلی و قاچاقی- کجش به مقصد نمی‌رسد- شرح داده نشده ■ ۹- کفن دزد- کشور یخ‌های جاودان- وارونه سبک ■ ۱۰- منطقه سیاحتی استان اردبیل- دوستی و مدارا کردن- علامت پیروزی ■ ۱۱- معاون فراری هیتلر- یافشاری کردن- علامت صفت تفضیلی اردبیل ■ ۱۲- آسمان- یافشاری در عناد و کینه- نام گلی است- وسیله ارتباطی خدا با بندگان خاص ■ ۱۳- از مریبان یا سابقه فوتبال کشور- از شهرهای استان گیلان- عقاب سیاه ■ ۱۴- تیم فوتبال پایتخت روسیه- پدیدار- زرداب ■ ۱۵- مسالوی- نقاش اسپانیایی قرن بیستم پیرو مکتب سوررئالیسم